در تاریخ ۲۱ آبان ۱۳۸۵
امارات _قطع

جلسه 16

---

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

## بحث تجرّي

امر دوم در مباحث قطع، بحث تجرّي است؛ اجمالاً بحث تجرّي در اين رابطه است كه آيا آثاری كه بر مخالفت واقعيه ترتب پيدا می‌كند مثل عصيان، بر مخالفت اعتقادی هم ترتب پيدا می‌كند يا خير؟ بزرگان در اين بحث، معمولاً مقداری راجع به خود تجرّي در امور متعدد بحث می‌كنند و سپس وارد بحث تنبيهات تجرّي می‌شوند؛ يكي از مطالبي كه گاه در باب تنبيهات ذكر می‌شود و بعضی از بزرگان نيز قبل از ورود به بحث تجرّي و به عنوان مقدمه آن را بيان مي‌كنند، ـ گرچه اين بحث در مباحث قطع مطرح می‌شود اما اختصاصی به بحث قطع ندارد ـ اين است كه در قطع می‌گوييم اگر كسی قطع به موضوعی پيدا كرد، مثلاً قطع پيدا كرد كه اين موضوع خارجی، خمر است و يا قطع به حكمي از احكام شرعي پيدا كرد، مثلاً قطع به وجوب نماز جمعه پيدا كرد، در صورتي كه با قطع خودش مخالفت كند (كه از آن به مخالفت اعتقادی تعبير می‌كنيم)، مايعي را كه قطع داشت خمر است، نوشيد و يا نماز جمعه را ترک كرد، مستحق عقاب است؛ حال، اگر تصادفاً اين قطع مطابق با واقع نباشد، در موردي كه قطع به خمريت مايع پيدا كرده، معلوم شود كه آن مايع آب بوده است ونه خمر؛ آيا بازهم مستحق عقاب است؟

اينجا مسلماً از مباحثی است كه در باب تجرّي مطرح می‌شود و به همين دليل است كه اصوليين بحث تجرّي را در مباحث قطع عنوان كرده‌اند. اما بحث در اين است كه آيا تجرّي اختصاص به مخالفت با قطع دارد، يا آن كه در باب امارات و اصول عمليه نيز اين بحث جريان دارد؟ و بالاتر از اين، آيا در موارد علم اجمالی و موارد شبهات قبل از فحص(اقتحام در شبهه و ارتكاب آن) نيز تجرّي جريان دارد؟ آيا در موارد امارات و اصول عمليه، مثل اين كه بينه‌ای قائم شود بر اين كه فلان مايع خارجي خمر است، كه در موارد قيام بينه انسان قطع به خمريت پيدا نمي‌كند؛ حال اگر شخص بگويد هرچند كه اين مايع خمر باشد، من با بينه مخالفت می‌كنم و آن را مي‌نوشم؛ بعداً كشف خلاف می‌شود و معلوم مي‌گردد كه بينه اشتباه بوده و آن مايع خمر نبوده است؛ در مورد اصول عمليه نيز مانند اين كه شخص خمريت مايعي را استصحاب مي‌كند و با اين وجود، مرتكب مي‌شود و مايع را مي‌خورد؛ اما بعداً كشف خلاف مي‌شود و معلوم مي‌گردد كه آن مايع خمر نبوده است. آيا در اين مواردی كه اماره يا اصل عملی ـ چه در موضوعات و چه در احكام ـ قائم و بعداً كشف خلاف می‌شود نيز تجرّيجريان دارد؟ با ملاحظه كلمات بزرگان مشخص مي‌شود كه در مجموع دو مطلب در خصوص خروج احكام ظاهريه ـ كه مؤدّای امارات و اصول عمليه هستند ـ از بحث تجرّي وجود دارد.

## مطلب اول در خصوص خروج احکام ظاهریه از بحث تجرّي

**مطلب اول** این است که در احکام ظاهریه به هیچ عنوان کشف خلاف معنا ندارد؛ موضوع احکام ظاهریه جهل به حکم واقعی است و در چنین مواردي بر طبق امارات یا اصول عملیه عمل مي‌شود. زمانی که کشف خلاف می‌شود، زمان امد و نهایت و اجل حکم ظاهری است؛ معناي کشف خلاف این نیست که قبلاً حکم دیگری داشته است؛ بلکه تا زمانی که حکم ظاهری قائم است، مسأله چنین است؛ تا هنگامي که اصل عملی مثل استصحاب دلالت بر وجوب شیئي کند، مثلاً اگر با استصحاب، وجوب نماز جمعه را اثبات کردیم، حجیت استصحاب تا زماني که یقین به خلاف پیدا نکنیم، باقی است؛ اما بعد از آن که یقین به خلاف پیدا می‌کنیم، آیا کشف از این می‌شود که نماز جمعه قبلاً واجب نبوده است؟ نه، چنین نیست، تا قبل از یقین، حکم ظاهری خاصیت داشته است، چون موضوع حکم ظاهری جهل به واقع است، به محض آن که به واقع علم پیدا کردیم، باید بر طبق آن عمل کنیم؛ و این کشف نمي‌کند که حکم قبلي اشتباه بوده است.

حکم ظاهری را به انقلاب الخمر خلّاً تشبیه می‌کنند؛ تا زماني که مایعي خمر است، محکوم به حرمت است؛ به محض آن که خمر به سرکه تبدیل شود، حلال مي‌شود و دیگر حرام نخواهد بود؛ در اینجا نمی‌گوییم که تبدیل شدن خمر به سرکه کشف از این می‌کند که قبلاً حلال بوده است، بلکه از زمان انقلاب و تبدیل به خلّیت، حکم حلّیت جریان پیدا مي‌کند. حکم ظاهری تا زمانی است که جهل به حکم واقعی وجود دارد، و بعد از آن که حکم واقعی روشن شد، دیگر موضوع حکم ظاهری از بین می‌رود و منتفی می‌شود، و دیگر کشف خلاف در انتفاي موضوع معنا ندارد. از این بیان نتیجه گرفته‌اند که اصلاً تجرّي در باب حکم ظاهری معنا ندارد؛ چرا که بحث تجرّي در مواردي جاري است که کشف خلاف راه داشته باشد؛ و چون در موضوع حکم ظاهري کشف خلاف معنا ندارد، پس تجرّي نیز معنا ندارد. تجرّي یعنی این که شخص در ارتکاب عمل با اعتقاد خودش مخالفت کند، مخالفت اعتقادیه داشته باشد و بعد هم کشف خلاف شود؛ یعنی معلوم شود در همان زمانی که شخص عملش را به عنوان حرام انجام داده، حرام نبوده است.

## اشکال این بیان

به نظر می‌رسد که این بیان مخدوش است؛ اشکالش این است که در باب احکام ظاهریه، اگر قائل به سببیت شویم، این بیان درست است؛ بگوییم شارع می‌گوید در صورت جهل به واقع، اماره را به عنوان سببیّت جعل مي‌کنم؛ یعنی سبب در حدوث مصلحت در مؤدای اماره؛ چون اماره بر وجوب صلاة جمعه قائم شده است، پس صلاة جمعه مصلحت دارد. در ما نحن فیه نیز گفته مي‌شود آنچه که تا این زمان وجود داشته، وجوب نماز جمعه بر طبق استصحاب یا اماره بوده است، از حالا به بعد که علم به واقع پیدا کرده‌ای مجالي براي اماره وجود دارد. اما از آنجا که مبنای سببیت، سر از تصویب در می‌آورد و تصویب هم به ادله اربعه باطل است ـ(به همین جهت قریب به اتفاق اصولیین مبناي طریقیت را اختیار کرده‌اند)ـ این بیان صحیح نیست.

## مطلب دوم در خصوص خروج احکام ظاهریه از بحث تجرّي

**مطلب دوم** این است که در باب تجرّي می‌خواهیم ببینیم آیا تجرّي حکم معصیت واقعی را دارد یا ندارد؟ می‌خواهیم ببینیم آیا تجرّي همانند مواردي است که شخص معصیت واقعی می‌کند یانه؟ بحث تجرّي این است که کسی عملی را به عنوان حرام انجام می‌دهد، اما بعد معلوم می‌شود که حرام نبوده است؛ آیا این شخص مثل کسی است که عملی را به عنوان حرام انجام می‌دهد و بعد هم معلوم می‌شود که آن عمل حرام بوده است؟ اما این قائل می‌گوید مخالفت با اماره و اصول خودش حقیقتاً عصیان است؛ اگر اماره‌ای بر وجوب سوره در نماز قائم شد و کسی با آن مخالفت کرد و سوره را در نماز نخواند، اینجا شخص مرتکب

عصيان حقيقي شده است، نه اين كه گفته شود اين به منزله عصيان حقيقی است و بخواهيم ما نحن فيه را نازل منزله عصيان حقيقی قرار دهيم. شارع اماره و اصول را طريق برای ما قرار داده است و اگر بر طبق آن عمل نكرديم، خود همين می‌شود معصيت واقعيه.

## اشكال بيان دوم

اين بيان هم مخدوش است؛ برای اين كه إن‌شاءالله در بحث امارات بيان خواهيم كرد كه امارات (يا بطور كل احكام ظاهريه) خودشان ملاكات مستقلی از ملاكات احكام واقعيه ندارند وبلكه احكام ظاهريه عنوان احكام طريقی را دارند؛ يعنی اين كه شارع فرموده به خبر واحد عمل كن يا به خبر ثقه عمل كن، اين طريق است براين كه ما را به واقع برساند، وگرنه خود اماره جدای از واقع، يک ملاک مستقلی ندارد تا گفته شود كه مخالفت با آن، معصيت جداگانه است؛ تمام احكام ظاهريه عنوان طريقی دارند.

نتيجه اين شد كه هر دو بيان برای عدم جريان تجرّي در امارات و اصول عمليه باطل است و ما معتقديم همان ملاكی كه در باب تجرّي در مورد قطع وجود دارد، در اينجا هم می‌آيد؛ در باب قطع می‌گوييم اگر كسی قطع به موضوع يا حكمی پيدا كرد و با قطعش مخالفت كرد، اما بعداً معلوم شد كه قطعش مخالف واقع بوده است، مسأله تجرّي مي‌شود؛ همين بيان در ما نحن فيه نيز وجود دارد؛ بدين صورت كه اگر بينه‌اي قائم شود بر اين كه فلان مايع خمر است يا خمريت آن را استصحاب كنيم، اگر شخصي كه بيّنه براي او قائم شده است بگويد من به نيت اين كه مايع خمر است آن را مي‌خورم، در صورتي كه آن مايع در واقع خمر نباشد، بحث تجرّي مي‌آيد؛ همان ملاكی كه در باب قطع وجود دارد در اينجا نيز مي‌آيد و همان ادله‌ای كه برای عقاب متجرّي ذكر می‌كنيم، اينجا هم جريان دارد.

## كلام مرحوم نائيني

اما هنگامي كه كلمات مرحوم نائيني در صفحه 53 از جلد سوم **فوائد الاصول** را ملاحظه كنيد، می‌بينيد كه از عباراتشان استفاده می‌شود كه بايد بين امارات و اصول مثبته تكليف، و امارات و اصول نافيه تكليف فرق گذاشت؛ ايشان در امارات و اصول مثبته می‌فرمايد نه تنها تجرّي جريان دارد، بلكه تجرّي از دو جهت در آنجا وجود دارد؛ به خلاف قطع كه يک جهت بيشتر وجود ندارد. بيانشان اين است كه هنگامي كه بيّنه بر خمريت مايع قائم شد، اگر شخص بگويد هرچند كه بيّنه گفته اين مايع خمر است، اما آن را مي‌نوشم؛ اين يک نوع تجرّي است.

بيان دوم تجرّي ايشان اين است كه شخص می‌گويد بينه قائم شده است بر اين كه مايع خمر است، من هم بايد گوش به حرف بينه دهم، اما به احتمال و به رجاي اين كه خمر نيست، مرتكب آن می‌شود؛ اينجا بيانی كه فقط در كلام نائينی است و در جای ديگر آن را نديده‌ايم، اين است كه اينجا هم به نوعي تجرّي كرده است؛ منتها در مثال قبلی تجرّي نسبت به واقع است ـ بينه می‌گويد خمر است و شخص هم به عنوان اين كه آن مايع فی الواقع خمر است، آن را می‌خورد ـ اما در اينجا تجرّي به نسبت الی الواقع نيست و بلكه تجرّي بالنسبة الی الطريق است؛ يعنی شارع فرمود كه بينه حجت است و در اينجا هم بينه بر خمريت قائم شده است، ولي شخص مي‌گويد من احتمال می‌دهم بينه اشتباه كرده باشد و به اميد اين كه مايع خمر نباشد، آن را می‌خورد؛ واقعاً هم خمر نبوده است. در اينجا مخالفتی صورت گرفته اما مخالفت با طريق است و اين مي‌شود تجرّي در باب طريق.

## اشکال بیان مرحوم نائيني

آیا این بیان مرحوم نائيني درست است؟ یعنی در باب امارات و اصول دو نوع تجرّي داریم یکی تجرّي بالنسبة الی الواقع و یکی هم تجرّي بالنسبة الی الطریق؟ ظاهر این است که فرمایش ایشان فرمایش درستی نیست؛ جلد سوم و چهارم **فوائد الاصول** همراه با حواشي مرحوم محقق عراقی است، اینجا مرحوم محقق عراقی به مرحوم نائینی اشکال می‌کند و اشکالشان وارد نیز مي‌باشد؛ بدین بیان که شارع وقتي می‌گوید بینه حجت است، این را از باب طریقیت بیان می‌کند، وگرنه خود بینه که برای شارع موضوعیت ندارد؛ شارع بینه را طریق برای رسیدن به واقع قرارداده است؛ بله اینجا احتمال اشتباه وجود دارد، اما شخص باید احتمال خلاف را الغاء کند. مرحوم عراقی می‌فرمایند: امر به الغاي احتمال خلاف، یک امر طریقی است و خودش موضوعیت ندارد.

بنابراین، در مواردي که با طریق مخالفت می‌کند، خودش تجرّي محسوب نمي‌شود و چنین چیزي معنا ندارد؛ بلکه تجرّي فقط نسبت به واقع معنا دارد، می‌خواهد به آن واقع یقین داشته باشیم یا اماره و یا اصول عملیه بر آن قائم شده باشد؛ مورد بعدی هم در علم اجمالی است؛ از مواردی که تجرّي در آن جریان دارد، علم اجمالی است؛ کسی که علم اجمالی به خمریت یکي از دو مایع دارد، اگر یکي از آنها را به نیت أنّه خمرٌ مرتکب شد، و واقعاً هم این مایع خمر نبود، مسأله تجرّي واقع مي‌شود و وجود دارد. آخرین مورد هم این است که در شبهات حکمیه قبل الفحص، در شبهات تحریمیه، قبل از فحص که نمی‌دانیم شیء حرام است یا نه، آیا اینجا هم تجرّي راه دارد یا نه؟ پاسخ این است که در اینجا نیز تجرّي راه دارد، در اینجا که احتمال می‌دهیم شارع عمل را حرام کرده است و هنوز دلیلی هم نداریم و فحصی هم نکرده‌ایم، اگر کسی آن فعل را به عنوان أنّه حرامٌ انجام دهد و بعد معلوم شود که حرام نبوده، تجرّي جریان دارد.

## نتیجه بحث

بنابراین، معیار جامع در باب تجرّي این است که مخالفت با کلّ منجّز صدق کند، حال آن منجّز می‌خواهد قطع باشد، یا اماره و اصول عملیه باشد، یا علم اجمالی باشد و یا اقتحام در شبهات قبل الفحص باشد. اگر چیزی منجز تکلیف شد، به هر طریقی که می‌خواهد منجزیت داشته باشد، در صورتي که کسی با آن مخالفت کند، از باب تجرّي مي‌شود. این به عنوان مقدمه بحث تجرّي، تا مباحث بعد. و السلام.